

اکنون در وسط صحرا است^۱.

نایب سوم ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بصر نوبختی است. ابوجعفر محمد بن عثمان پس از خود به اشاره امام، حسین بن روح را به جانشینی خویش برگزید. نام او را گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت، و گاهی قمی نوشته اند. وی در ایام امامت امام یازدهم نیز از اصحاب خاص او بشمار می رفت، و به اصطلاح «باب» آن حضرت بود، و قطعه ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بود نقل می کرد. ام کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان گوید: که حسین بن روح از چند سال پیش از مرگ پدرم وکیل او بود و در امر املاک وی نظارت داشت، و اسرار دینی را از جانب او به رؤسای شیعه می رسانید، و از خواص و محارم وی بشمار می رفت. مراتب و ثوق و دیانت و فضل او روز بروز مقام وی را در میان شیعه استوارتر می ساخت، تا اینکه از طرف پدرم به نیابت و سفارت منسوب گردید. حسین بن روح بعد از درگذشت ابوجعفر محمد بن عثمان به عنوان نایب سوم امام غایب به «دارالنیا» بغداد درآمد و در آنجا رسماً جلوس کرد، و بزرگان شیعه گرداگرد او نشستند. «ذکاء» خادم ابوجعفر با عصا و کلید و صندوقچه او به نزد حسین بن روح آمد و گفت ابوجعفر مسرا فرمود که چون مرا به خاک سپردی این اشیاء را تسلیم او کن. این صندوقچه حاوی انگشترهای ائمه است.

اول توقیفی که به دست حسین بن روح صادر شد به تاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ هـ بود. حسین بن روح از سال انتصاب خود به نیابت تا زمان حامد بن العباس از جمادی الاخر سال ۳۰۶ تا ربیع الاخر سال ۳۱۱ هـ به حرمت تمام در بغداد می زیست و منزل او محل رفت و آمد امرا و بزرگان مملکت بود. چون کار وزارت در دست آل فرات بود و آنان خاندانی شیعه بشمار می رفتند تا ایشان روی کار بودند کسی مزاحم حسین بن روح و یاران او نمی شد. همینکه آل فرات به دست حامد بن عباس از کار افتادند وزیر جدید به حبس و مصادره اموال آل فرات و بستگان ایشان فرمان داد، و حسین بن روح نیز به زندان افتاد، و از سال

۱- کتاب النبیة شیخ طوسی، ص ۲۳۳-۲۳۸، جلد سیزدهم بحار الانوار،

۳۱۲ تا محرم ۳۱۷ هـ در زندان بود. به واسطه دوستی که با محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقرداشت مدتی از زندان اداره امور خود را به وی سپرد، ولی چون ملتفت انحراف فکری و مذهبی او شد وی را خلع کرده و از زندان توقیفی درلین اوصادر کرد. ظاهراً حسین بن روح را به اتهام مراوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس استیلا یافته بودند به امر المقتدر بالله به زندان افکندند. پس از رهایی از زندان حسین بن روح باز به همان عزت و احترام سابق در بغداد می زیست، و چون چند تن از آل نوبخت که از خویشان وی بودند در دستگاه عباسی مقاماتی مهم داشتند کسی جرأت فراهم کردن مزاحمت برای او نداشت. در زمان خلافت الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ هـ) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بلند داشت و به واسطه کثرت مالی که شیعه امامیه نزد اومی آوردند، خلیفه و در باریان از او سخن می گفتند، و او با زیرکی و عقل و درایت به اداره امور شیعه مشغول بود.

بنا به روایت ام کلثوم دخت ابوجعفر محمد بن عثمان، حسین بن روح در شعبان ۳۲۶ هـ درگذشت، قبر او در محله نوبخت بغداد در نزدیکی دروازه‌ای است که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا بود، و از آنجا به سمت نل و دروازه دیگر و به نل شوک می گذشتند.^۱

نایب چهارم: ابوالحسن علی بن محمد سمّری است. حسین بن روح به اشاره امام غایب پیش از مرگ، ابوالحسن علی بن محمد سمّری را به جانشینی خویش برگزید، و وی مدت سه سال از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ نیابت و وکالت امام غایب را داشت. ابن بابویه روایت کرده که ابو محمد حسن بن مکتب گفت در سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمّری وفات کرد من در بغداد بودم. چند روز پیش از مرگ او به نزد وی رفتم ناگاه دیدم که توقیفی از امام در آورد و به مردم نشان داد. متن آن بدینگونه بود: «بسم الله الرحمن الرحيم

۱- خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۲۲.

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۲۹۵-۳۰۰، کتاب الغیبة شیخ طوسی

یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين سنة
ایام فاجمع امرک و لا توصول الی احد فبقوم منامک بعد وفاتک و نند و قعت الغيبة
التامة فلا ظهور الابد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب
و امتلاء الارض جوراً و سبانی من شیعته من بدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
و الصیحة فهو کذاب مفتر و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» ، یعنی «ای
علی بن محمد سمری خداوند پاداش برادران دینی ترا در مصیبت مرگ تو بزرگ
دارد، همانا تو ازاکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد پس کار خود فراهم کن
و درباره نیابت و وکالت به هیچکس وصیت مکن تا به جای تو بنشیند، زیرا
غیبت کبری واقع گردید و من ظهور نخواهم کرد مگر به فرمان خدای تعالی و
آن پس از مدت درازی خواهد بود که دلها را سختی و قساوت فراگیرد و زمین
از ستم و بیداد پرگردد. به زودی از شیعه من کسانی می آیند که دعوی دیدن مرا
می کنند. بدان هر کس که پیش از خروج سفیانی و بر آمدن صیحه و بانگی از
آسمان ادعای دیدن من نماید دروغگو و مفتری است. نیرو و قدرت تنها برای
خداست و بس». ابو محمد احمد بن حسن المکنب گوید که ما از توثیق نسخه
برداشته و از نزد او بیرون رفتیم، و چون روز ششم شد او را مرگ فرارسید. در
هنگام نزع از او پرسیدند که وصی و جانشین تو کیست، گفت «الله امر هو بالغه
و قضی»، یعنی «خدا را امری است که باید آنها را به اتمام برساند»، این سخن را
بگفت و در گذشت. گویند که قبر او در بغداد در خیابانی معروف به شارع الخلاجی
از قضا و میدان دروازه محول است که در کنار نهرابی عتاب قرار دارد.

مدعیان باییت: غیر از نواب اربعه که ذکر ایشان در پیش گذشت ، چند
تنی از معارف شیعه برای کسب شهرت یا جاب منفعت مدعی باییت و سفارت
حضرت حجت بن الحسن شدند که نام بعضی از ایشان از این قرار است:

حسین بن منصور حلاج: وی در آغاز خود را رسول امام غایب و وکیل
و باب آن حضرت معرفی می کرد و به همین سبب علمای علم رجال شیعه او را از
مدعیان باییت شمرده اند. نام او ابوالمغیث حسین بن منصور است که در ۳۰۹ هـ

۱- کتاب الغيبة شیخ طوسی، ص ۲۵۶-۲۵۸ ، ج ۱ جلد سیزدهم بناد الانوار،

ص ۳۰۲-۳۰۴، عقیده الشیعه، ص ۲۵۲-۲۵۷.

کشته شد. حلاج پس از دهوی بایست بر آن شد ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی را که از مشاهیر متکلمین و از شعرا و مصنفان امامیه، و از بزرگان خاندان نوبختی بشمار می رفت در سلك یاران خود آورد، و به تبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او بودند به عقاید حلولی خویش در آورد، به ویژه آنکه جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند. ابو سهل که پیری مجرب و عالمی زیرک بود نمی توانست بیند که يك داعی صوفی با مقالاتی تازه خود را معارض حسین بن روح نوبختی، وکیل امام غایب معرفی کند، و بدین وسیله آل نوبخت را از دستگاه خلافت دور سازد.

در این زمان چون فقه امامی از طرف خلفا به رسمیت شناخته نشده بود، و شیعیان در میان مذاهب اهل سنت و جماعت به ناچار « مذهب ظاهری » را که مؤسس آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (در گذشته در ۲۹۷ هـ) است پذیرفته بودند. رؤسای امامیه و خاندان نوبختی برای برانداختن حلاج ناچار شدند که به ابوبکر محمد بن داود امام مذهب ظاهری متوسل شده و او را به صدور فتوایی که در سال ۲۹۷ هـ اندکی پیش از مرگ خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده بود وادار نمایند. در این هنگام ابوالحسن علی بن فرات وزیر شیعه مذهب مقتدر خلیفه نیز در تکفیر حلاج به آل نوبخت کمک می کرد. حلاج در سال ۲۹۶ هـ به بغداد آمد و مردم را به طریق خاص خود که مبتنی بر نوعی تصوف آمیخته با مذهب حاویه بود دعوت کرد. وزیر، ابوالحسن بن الفرات وی را تعقیب کرد، و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد بگریخت و در شوشتر و اهواز پنهان می زیست. در سال ۳۰۶ هـ به دست عمال خلیفه گرفتار شد و به زندان افتاد و در ۲۴ ذی قعدة سال ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه علمای شرع او را مرتد و خارج از دین اسلام شمرده و به فرمان مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس به دار آویخته شد، و سپس جسد او را بسوزانید و سرش را بر چوبی بالای جسر بغداد زدند.

باید دانست حسین بن روح بن منصور حلاج در حدود ۲۴۴ هـ در قریه طور از قراء بیضاء فارس در هفت فرسنگی شیراز زائیده شد و با پدرش منصور

از بیضا به واسطه رفت ، و در آنجا علوم اسلامی را بیاموخت . در ۲۰ سالگی به بصره رفت و مرید صوفی آن زمان عمرومکی شد و به دست او خرقه نصوف پوشید . در سال ۲۷۰ هـ در بیست و شش سالگی به مکه سفر کرد و حج کعبه بگزارد ، از مکه به اهواز بازگشت و به دعوت پرداخت . حلاج برای دعوت مذهب صوفیانه خود که جنبه حلولی داشت به مسافرت می پرداخت ، سرانجام چنانکه گفته شد در اهواز به دست عمال خلیفه گرفتار گردید و به فتوای علمای دین در بغداد به قتل رسید . او سخنان غریب می گفت و کتابهای عجیب تصنیف کرد که از جمله آنها طاسین الازل ، وقرآن القرآن ، والکبریت الاحمر است . اشعاری نیز در وحدت وجود از او باقی است که از آنها استشمام کفر و نامسلمانی می شود .^۱

ابن ابی العزافر : نام او را یاقوت حموی ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی ، معروف به ابن ابی العزافر آورده است . شلمغانی از اصحاب امام حسن عسکری و دبیران زمان خود در بغداد بود . در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داده با شیخ ابوالقاسم حسین بن روح از نواب اربعه به منافسه و رقابت پرداخت ، و دعوی بایبیت کرد . نجاشی در رجال خود می نویسد که ابن ابی العزافر شلمغانی از پیروان مذهب امامیه بود و او را رشک و حسد به حسین بن روح بر آن داشت که ترك مذهب امامیه گوید و داخل در کیشهای مردود گردد تا بدانجا که از طرف امام غایب توقیعاتی علیه او صادر شد و سرانجام به امر دولت وی را کشته و به دار آویختند .

شلمغانی مردی جاه طلب بود و به سبب دوسنی که باه حسن پسر ابوالحسن

۱- النبیة شیخ طوسی ، ص ۲۶۱-۲۶۲ ، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴ ،
خاندان نوبختی ص ۱۱۱-۱۱۶ ، لوئی ماسینون ، قوس زندگی منصور حلاج ،
ترجمه عبدالغفور روان فرحادی ، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸ ، مجلسی ، جلد سیزدهم
بحار الانوار ، ص ۳۱۱-۳۱۳ .

Massignon(L.), La Passion d' al-Hosayn ibn al-Mansur al-Hallâj; Paris 1914-21; Les Origines Shi ites de La famille vizirale de Banu, L furât dans: Mélanges Gaudefroy Demonbynes: Le caire.

علی بن محمد الفرات داشت در دستگاه وزارت در آمد و به کتابت و دبیری مشغول شد. پس از نکبت خاندان فرات و کشته شدن وزیر و پسرش ، ابن ابی العزاقر پنهان شد ، و در نهان به موصل گریخت و تا حدود سال ۳۲۰ هـ در موصل و اطراف آن می زیست . سپس به بغداد آمد و به دعویهای گزاف پرداخت و مانند حسین بن منصور حلاج مذهبی بر اساس حلول و تناسخ بنیاد نهاد . شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از مخالفان سرسخت او شده بود نامههایی به طرفداران خود در لحن شلمغانی نوشت و از او بیزاری جست ، و دبیری نگذشت که توفیقی از طرف صاحب الزمان در لحن او صادر گشت . شیعیان امامی که بعد از صدور توقیع از وی تبری جست بودند چون دعاوی عجیب او را شنیده و مردمی را گردا و جمع دیدند به اشاره حسین بن روح نزد ابن مقله وزیر الراضی بالله آمده و او را به انواع دعاوی منتهم ساختند ، و وجودش را برای دستگاه خلافت مضر دانستند . ابن مقله دنبال او فرستاد ، ابن ابی العزاقر بار دیگر پنهان شد و از جایی به جایی می گریخت تا در شوال سال ۳۲۲ هـ ماموران حکومت او را یافته به زندان افکندند . وی را با مریدش ابراهیم بن ابی عون به فرمان الراضی بالله خلیفه عباسی محاکمه کرده هر دو را بکشتند و جسدشان را بردار کردند و سپس پیکر آنان را بسوختند و خاکسترشان را به دجله انداختند . این واقعه بنا به گفته کامل ابن اثیر در ذی قعدة ۳۲۲ هـ اتفاق افتاد .

ابو محمد شریعی: دیگر از مدعیان با بیت ابو محمد شریعی است که از اصحاب ابوالحسن علی بن محمد، و حضرت حسن بن علی بود ، و او نخستین کسی است که دعوی ابن مقام را کرد ، و سپس رسوا شده و امام او را در توقیع خود لعنت فرمود و از وی براءت جست . شیعیان نیز وی را لعنت کرده از او تبری گشتند . گویند که او مانند حلاج و شلمغانی دعاوی عجیب می کرد

-
- ۱- باقوت حموی ، معجم الادباء ، ج ۱ ص ۲۳۵ ، ۲۴۳-۲۴۸ ؛
 معجم البلدان ج ۳ ص ۱۳۱۴ ، کتاب الغیبه شیخ طوسی ص ۲۰۰ ، ۲۶۳-۲۶۹ ؛
 کتاب الرجال نجاشی ص ۲۶۸ ؛ الفهرست شیخ طوسی ، طبع نجف ، ص ۱۴۶ ؛
 خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۱۸ ، الکامل ابن اثیر ج ۸ ص ۲۹۰-۲۹۴ ، الفرق
 بین الفرق بغدادی ، طبع مصر ، ص ۱۹۵ .

و به کفر و الحاد گرائیده بود^۱.

محمد بن نصیر نمیری: دیگر محمد بن نصیر نمیری است که نخست از اصحاب ابو محمد حسن بن علی بود، و پس از درگذشت آن حضرت دعوی باییت و مقام ابو جعفر محمد بن عثمان کرد و شیعه از وی بیزاری جستند. سپس او مانند شلمانی و حلاج به تناسخ و حلول و اباحه قاتل شد^۲.

احمد بن هلال عبرتایی کرخی: دیگر احمد بن هلال عبرتایی کرخی است که از اصحاب حضرت ابو محمد، حسن عسکری بود و پس از حسن بن علی دعوی باییت کرد. چون به قول شیعه ادعای وی باطل بود توقیعی به دست ابوالقاسم حسین بن روح در لعن و برائت از او صادر گشت^۳.

ابوظاهر محمد بن علی بن بلال: دیگر ابوظاهر محمد بن علی بن بلال است که از تسلیم اموالی که شیعیان به عنوان سهم امام به او داده بودند به ابوجعفر محمد بن عثمان عمری خودداری کرد، و سپس دعوی نیابت نمود و گفت که وکیل امام است. شیعیان از وی تبری جستند و توقیعی از طرف صاحب الزمان در لعن او صادر گشت^۴.

فرق شیعه امامیه:

فرق معروف شیعه امامیه که در کتب نواریخ و ملل و نحل اسلام آمده از این قرار است:

۱- اثنی عشریه یا دوازده امامیان به دوازده امام قائلند که نخستین ایشان حضرت علی بن ابیطالب و فرجامین آنان حضرت محمد بن الحسن قائم آل محمد است^۵.

۱- کتاب النبیة شیخ طوسی، ص ۲۵۸.

۲- کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۲۵۹-۲۶۰، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۰۹.

۳- ایضاً کتاب النبیة ص ۲۶۰، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۴- ایضاً کتاب النبیة ص ۲۶۰-۲۶۱، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۵- خاندان نوبختی ص ۲۹۴.

- ۲- احمدیه پیروان احمد بن موسی بن جعفر برادر حضرت امام رضا بودند که مدفن وی اکنون معروف به شاه چراغ در شیراز و زیارتگاه می باشد.
- ۳- اصحاب الانتظار همان شیعیان دوازده امامی اند که منتظر ظهور امام غایب می باشند^۱.
- ۴- اصحاب صحیفه ملعونه در اصطلاح علم رجال عبارت از کسانی هستند که در منع خلافت امیرالمومنین علی هم پیمان شده و در میان خودشان صحیفه‌ای در این موضوع بنگاشتند و از جمله ایشان ابوسفیان، و عکرمه، و صفوان بن امیه، و سعید بن العاص، و خالد بن ولید، و عیاش بن ابی ربه، و بشر بن سعد، و سهیل بن عمر، و حکیم بن حزام، و صهیب بن سنان، و ابوالاعور سلمی، و مطیع بن اسود بودند^۲.
- ۵- افتسیه پیروان افضس نامی که در زمان المستعین بالله عباسی خروج کرد و مردم را به محمد بن ابراهیم بن اسماعیل می خواند، و چون وی درگذشت مردم را دعوت به خود کرد^۳.
- ۶- امامیه نام عمومی فرقه‌هایی است که به امامت بلافضل حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان او قائل شدند، و منتظر خروج یکی از علویان گشتند. اما بطور خاص این لقب بیشتر بر فرقه اثنی عشریه اطلاق می شود. مسعودی گوید که فرق شیعه در زمان وی هفتاد و سه فرقه و امامیه سی و سه فرقه بودند^۴.
- ۷- اهل ایمان لقبی است که شیعیان امامیه به خود دادند، زیرا که فقط خویشان را مؤمن و دیگر مسلمانان را مسلم می خواندند^۵.
- ۸- اهل فترت فرقه‌ای از شیعه که پس از رحلت امام یازدهم به فترت یعنی خالی ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند^۶.

۱- اعتقادات فخر رازی، ص ۵۵.

۲- ریحانة الادب، ج ۱ ص ۸۱.

۳- مقالات اشعری ص ۸۳-۸۴؛ الکامل ابن اثیر ج ۶، حوادث سال

۱۹۹-۲۰۰.

۴- خاندان نوبختی، ص ۲۵۰.

۵- بیان الادیان، ص ۶۲؛ تبصرة العوام، ص ۳۷۰.

۶- خاندان نوبختی ص ۱۶۳؛ کتاب الفیبه شیخ طوسی ص ۵۱، ۶۳، ۱۳۵.

- ۹- باقریه گروهی از شیعیانند که معتقد به رجعت امام محمد باقر بودند.^۱
- ۱۰- جعفریه گروهی از شیعیانند که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بودند، و ظاهراً رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از دانشمندان و متکلمان شیعه بود.^۲
- ۱۱- جعفریه نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری است که در فروع دین پیر و امام جعفر صادق و احکام فقهی آن حضرت بودند.^۳
- ۱۲- جعفریه معتقدان به امامت جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب برادر امام یازدهم حسن عسکری بودند.
- ۱۳- حسنیه گویند که امامت بعد از علی مرتضی به پسرش حسن مجتبی و پس از وی به حسن مثنی می‌رسد و بعد از او پسر وی عبدالله را امام دانند.^۴
- ۱۴- رافضه در آغاز فرقه‌ای از شیعیان کوفه و از پیروان زید بن علی بن حسین بودند که چون او به امامت مفضول فائل گشت از وی دور شدند و او را رفض و ترک نمودند، و به همین جهت رافضه خوانده می‌شوند. اهل سنت و جماعت عموم فرق شیعه را به سبب این که خلفای سه‌گانه را رفض و ترک نموده‌اند رافضه می‌خوانند.^۵
- ۱۵- رافضه دیگر پیروان اولیه مغیره بن سعید بودند که چون رأی خود را در سبب امامت محمد بن عبدالله بن حسن اظهار داشت، شیعه از او روی گردانیدند. و وی و طرفدارانش را رافضه خواندند (رجوع شود به مغیره).
- ۱۶- سمیطیه یا شمیطیه پیروان یحیی بن ابی‌السمیط و معتقد به امامت محمد بن جعفر ملقب به دیباج بودند و مهدی منتظر را از فرزندان او می‌دانستند.^۶
- ۱۷- سکاکیه از فرق کلامی شیعه که پیرو ابو جعفر محمد بن خلیل سکاکی

۱- رجال کشی ص ۲۷، ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۱.

۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۲، خاندان نوبختی ص ۲۵۳.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۳.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۵.

۵- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱ ص ۱۵۷، ۴۳۸، ۲۳۰.

۶- ۴۹۱، ۶۱۱، منهاج السنة ابن تیمیة ج ۱ ص ۶-۹؛ خاندان نوبختی ص ۲۵۶.

۷- خاندان نوبختی ص ۲۵۷.

از متکلمان امامیه بودند، و خداوند را به خودی خود عالم می‌دانستند، و وصف عالمیت را در وی از صفات ذاتی او می‌شمردند^۱.

۱۸- سیایه گروهی از شیعیان که پیرو عبدالرحمن بن سیایه از اصحاب امام جعفر صادق بودند، و ایشان از فرق کلامی شیعه بشمار می‌روند. آنان عقیده داشتند که در باب صفات خداوند مانند عالم، وحی، وقادر، و بصیر، و سمیع هر چه امام جعفر صادق در آن باب بگوید همان صحیح است، و قول دیگر را در آن خصوص نمی‌پذیرفتند^۲.

۱۹- شیطانیه یا نعمانیه پیروان ابو جعفر محمد بن نعمان احول ملقب به مؤمن الطاق بودند که اهل سنت و جماعت از روی دشمنی برای اهانت به وی او را شیطان الطاق می‌خواندند^۳.

۲۰- شیعه نام عمومی کسانی است که بنه امامت علی بن ابیطالب گرویده‌اند، و ایشان را در آغاز شیعه علی می‌خواندند. پس از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس طرفداران علی را برای امتیاز ایشان از آن فرقه آنان را هلویه نیز خواندند.

۲۱- طاطریه پیروان ابوالحسن علی بن محمد طائی کوفی معروف به طاطری که از فقها و شیوخ واقفه و معاصر با امام موسی کاظم بود، و باینکه در حدیث و فقه ثقه شمرده می‌شود در دفاع از مذهب واقفی و رد عقاید شیعیان قطعیه تعصب داشت و کتب متعددی در تائید مذهب واقفی تالیف کرده که عدد آنها به سی می‌رسیده و یکی از آنها کتابی بوده در امامت که گویا همان کتابی است که ابوسهل نوبختی بر آن رد نوشته است^۴.

۲۲- عماریه از فرق فطحیه یاران عمار بن موسی سابطی بودند.

۲۳- فطحیه یا افطحیه قائل به امامت عبدالله بن جعفر صادق ملقب به افطح بودند.

۲۴- فطحیه خالص فرقه‌ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتی که برادر بزرگتر یسری نداشته باشد جایز می‌دانستند و بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌پنداشتند.

۱- مقالات اشعری ج ۱ ص ۲۱۹.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۸.

۳- النهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۶-۲۱۷، رجال نجاشی، ص ۱۷۹.

- ۲۵- قطعیه فرقه‌ای از شیعه امامیه در برابر واقفه که به رحلت امام موسی کاظم قطع کردند .
- ۲۶- محدثه فرقه‌ای از مرجئه و اصحاب حدیث که به امامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شدند .
- ۲۷- محمدیه طرفداران امام محمد بن علی النقی بودند .
- ۲۸- مفضلیه کسانی که علی بن ابیطالب را بر ابوبکر و عمر تفضیل و ترجیح می‌دادند ، و جز این در جمیع مسائل موافق با اهل سنت و جماعتند ، و حضرت علی را افضل مردم بعد از رسول الله می‌دانند ، ولی به صحابه نسبت ظلم و غصب و ضلال نمی‌دهند .
- ۲۹- مفضلیه از فرق موسویه پیروان مفضل بن عمرو جعفری کوفی بودند .
- ۳۰- ممتوره لقبی بود که مخالفان به واقفه داده بودند .
- ۳۱- مؤلفه فرقه‌ای از شیعه که پس از رحلت امام رضا پیرو واقفه شدند .
- ۳۲- ناووسیه از شیعیان امامیه که به زندگی جاوید امام جعفر صادق اعتقاد داشتند و منتظر ظهور آن حضرت بودند .
- ۳۳- نحلیه پیروان حسن بن علی نحلی که امامت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند و در افریقای شمالی و مرکزی می‌زیستند .
- ۳۴- نفیسیه از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیدا شدند .
- ۳۵- نفیسیه خالص از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیدا شدند .
- ۳۶- نعمانیه رجوع شود به شیطانیه .
- ۳۷- واقفه نام عمومی فرقی است از شیعه که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شدند و در امامت آن حضرت درنگ کردند .
- ۳۸- هشامیه پیروان هشام بن حکم بودند .

۱- رسائل ابن تیمیه ، ج ۱ ص ۲۴ : خاندان نوبختی ص ۲۶۴ ،
نحفة اثنی عشریه ص ۱۱ .

۲- خاندان نوبختی ص ۲۶۴ .

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۴ .

۴- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۶ .

- ۳۹- یغوریه از فرق امامیه اصحاب سلیمان الاقطع که از معاصرین ابوهحمد هشام بن حکم بودند.^۱
- ۴۰- یونسیه از پیروان یونس بن عبدالرحمن قمی بودند که از قطعه بشمار می‌رفت و درباره تشبیه خداوند و عرش او افراط می‌نمود.^۲
- ۴۱- تفضیلیه رجوع به مفضیله شود.^۳

غلاة شیعه

غلاة جمع غالی است که در پارسی به معنی گزافه‌گویان می‌باشد. آنان فرقه‌هایی از شیعه هستند که افراط در تشیع نموده و درباره ائمه خود گزافه‌گویی کرده و ایشان را به خدایی رسانیده و یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیروان خود شدند، و یا به تناسخ قائل گشتند. غالب ایشان در عقیده مشترکند و در حقیقت يك فرقه بیش نیستند که به نامهای مختلف در کتب تواریخ و فرق ذکر شده‌اند. تقریباً تمام فرق شیعه بجز اثنی عشریه و زیدیه و بعضی از اسماعیلیه از غلاة بشمار می‌روند. نسبت‌هایی که فرق غلاة به ائمه و پیشوایان خود می‌دهند از طرف دیگر مسلمانان و حتی فرق شیعه میانه‌رو رد شده است، تا حدی که اکثر فرق اسلام غلاة را به سبب سخنان کفرآمیزشان از دین اسلام بیرون می‌دانند.

به قول شهرستانی غالباً غلاة یکی از ائمه را به خدا تشبیه کرده و خدا را حال در ابدان آدمیان دانند، و مانند تناسخیان و بهود و نصاری قائل به تجسیم خداوند شده‌اند. اصول عقاید مبتدعه غلاة شیعه چهار است: تشبیه، بداء، رجعت، و تناسخ. پیروان این عقاید در هر سرزمینی نامی بر خود نهاده‌اند، در

۱- اختیار معرفة الرجال کتبی، ص ۲۶۶ (شماره ۲۷۹)؛ مقالات الاسلامیین اشعری، ج ۱ ص ۴۹.

۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰، ۳۲۵.

۳- درباره فرق شیعه علاوه بر منابع فوق‌الذکر به مقاله ذیل رجوع شود،

Marshall Hodgson: How Did The Early Shia Become Sectarian. Journal of The American Oriental Society, 75: 1-13 (1955)

اصفهان خرمیه، کوزکویه، درری مزدکیه و سنبادیه، و در آذربایجان ذاقولیه، و در بعضی از نقاط محرمه یا سرخ جامگان و در ماوراءالنهر مبیضه یا سپیدجامگان نامیده می‌شوند.

در آغاز غلاة شیعه تنها به غلو درباره ائمه و پیشوایان خود می‌پرداختند، ولی از قرن دوم هجری بعضی از فرق ایشان مطالب غلو آمیز خود را با سیاست آمیخته و با دولت عباسی و اموی به مخالفت برخاستند. غلاة را نمی‌توان از فرق شیعه میانه‌رو بشمار آورد، زیرا سخنان ایشان نه با موازین شرع اسلام مطابق است و نه با معیار عقل و منطق، و چون آنان خود را به شیعه بسته و به آن طایفه منتسب دانسته‌اند، ما نیز ایشان را در عداد فرق شیعه می‌آوریم.^۱

علامه حلی در کتاب انوارالملکوت در شرح کتاب الیاقوت ابواسحاق ابراهیم نوبختی، غلاة را رد کرده گوید جسمانی دانستن خداوند و معجزات امیرالمؤمنین علی (ع) را بمانند معجزات موسی و عیسی شمردن باطل است، و غلاة بر چند دسته شده گروهی گفتند که علی (ع) در حقیقت خدا است، و بعضی گفتند که او پیامبر است، و برخی معجزات وی را مانند انبیای پیشین چون موسی و عیسی دانستند که همه این سخنان باطل و دور از حقیقت است.^۲

نبی از غلو و نکوهش آن در قرآن و حدیث :

قرآن کریم غلو در دین را نهی کرده و نادرست دانسته است، چنانکه فرماید: «یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق»^۳، یعنی «ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و از حد تجاوز ننمایید و به خداوند جز سخن راست نسبت ندهید»، و نیز فرماید: «قل یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبله و اضلوا کثیرا، و ضلوا عن سواء السبیل»^۴، یعنی «بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و خواست گروهی

۱- الملل والنحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۸۸-۲۸۹، دائرة المعارف اسلام-

مادة غلاة، دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۴ ص ۱۶۳، المقالات والفرق ص ۱۷۹.

۲- انوارالملکوت فی شرح یاقوت، طبع دانشگاه تهران، ص ۲۰۱.

۳- قرآن کریم سوره چهارم (النساء) آیه ۱۷۱.

۴- قرآن کریم سوره پنجم (المائدة) آیه ۷۷.

را که پیش از شما گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کردند، و از راه راست به دور افتادند پیروی نکنید». پیغمبر و ائمه اطهار نیز از غلو در دین نهی فرموده و پیروان خویش را از طایفه غلاة بر حذر داشته‌اند.

از رسول خدا روایت شده که فرمود: «يا على مثلك في امتي مثل المسيح عيسى بن مريم افترق قومه ثلاث فرق، فرقة مؤمنوه و هم الحواریون ، و فرقة هادوه و هم اليهود، و فرقة غلوا فيه فخرجوا عن الایمان ، و ان امتی ستفترق فیک ثلاث فرق فرقة شیعتک و هم مؤمنون و فرقة هدوک و هم الشاکون و فرقة تغلوا فیک و هم الجاحدون و انت فی الجنة یا علی و شیعتک و محب شیعتک، و عدوک و التالی فی النار» ، یعنی «یا علی مثل تودرامت من مانند مسیح بن مریم است که قوم او به سه فرقه تقسیم شدند:

مؤمن که حواریون باشند، و دشمنانش که یهود باشند، و فرقه‌ای که درباره او غلو کردند و آنان از ایمان بیرون رفتند. همانا امت من درباره توبه سه دسته تقسیم شوند: شیعه و پیروان تو که همان مؤمنان باشند، دشمنان که بدگمانان در باره تو باشند، و گروهی که درباره تو غلو کنند و ایشان منکران حق‌اند، و تو و شیعیانت و دوستان شیعیانت در بهشتید، و دشمن و غلو کننده درباره تو در دوزخ است»^۱.

از حضرت صادق در نهی از غلو روایت شده که فرمود: «احذروا علی شباکم الغلاة لایفسدوهم ، فان الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله ، یدعون الربوبية لعیاد الله والله ان الغلاة لشر من اليهود و النصارى و المجوس و الذین اشركوا»، یعنی «بر حذر دارید جوانان خود را از غلاة و کزافه گویان تا ایشان را فاسد نکنند، زیرا غلاة بدترین آفریدگان خداوند، بزرگی خدا را کوچک شمارند، و برای بندگان خدا دعوی خدایی کنند، بخدای سوگند که غلاة بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرک‌اند»^۲.

همچنین از حضرت صادق روایت شده که فرمود: «سهی و بصری و

۱- حاج میرزا خلیل کمره‌ای، کتاب آراء ائمة الشیعه الامامیه فی الغلاة،

طبع تهران، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۲- ایضاً ص ۵۵-۵۶.

بشری و لحمی و دمی من هولاء براء بری* الله منهم ورسوله. ما هولاء علی دینی و دین آبائی^۱، یعنی «گوش و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از اینان (ازغلاة) بیزار است. خدا و پیغمبرش نیز از ایشان بیزارند. غلاة بر دین من و دین پدران من نیستند».

از حضرت رضا روایت شده که فرمود: «الغلاة كفار والمفوضة مشركون، من جالسهم او خالطهم، او آكلهم، او شاربهم، او واصلهم، او زوجهم او... خرج من ولاية الله عزوجل و ولايتنا اهل البيت»^۲، یعنی «غلاة کافرند و مفوضان مشرکند. هر که با ایشان بنشیند و بیامیزد و بخورد و بیاشامد و ببوندد و ازدواج کند و... از ولایت خداوند و ولایت ما اهل بیت بیرون است».

غلاة و قرآن: غلاة شیعه قائل به تحریف قرآن‌اند، و قرآن موجود را که خلیفه سوم عثمان آنرا گردآورده قبول ندارند و می‌گویند که او آیات کتاب الله را به میل خود تحریف کرده و دستخوش تغییر و زیاد و کم نموده است. مثلاً می‌گویند سوره احزاب که مشتمل بر ۷۳ آیه است، پیش از آنکه عثمان قرآن را جمع کند، بیش از این اندازه بوده، و آیات آن به عدد سوره البقره به ۲۸۶ آیه می‌رسیده است. سوره النور که اکنون ۶۴ آیه دارد سابقاً بیش از ۱۰۰ آیه داشته، و سوره الحجر که اکنون ۹۹ آیه دارد، سابقاً ۱۹۰ آیه داشته، و از همه آنها عمداً آیاتی اسقاط شده که غالب آنها درباره ولایت علی بن ابیطالب بوده است. باید دانست که نگارسن دو تاسی (Garcin de Tassy) و میرزا کاظم بیگ برای اولین بار سوره‌ای از این سور مجعوله را در روزنامه آسیایی (Journal Asiatique) در ۱۸۴۲ م به چاپ رسانیدند.^۳

در هندوستان نسخه مجعولی از قرآن پیدا شده که غیر از این سوره و سوره نور، سوره دیگری مشتمل بر هفت آیه در بردارد که به زعم ایشان سوره ولایت علی وائمه است، و آن سوره چنین می‌باشد:

۱- کتاب آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة ص ۷۷

۲- ایضاً ص ۱۴۳

3- Noeldeke Geschichte des Qorans, 221-223.

سورة الولاية سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی وبالولای الذین بعثناهما ینذرانکم الی سراط مستقیم ۱- نبی و ولی بعضیها من بعض وانا العلیم الخیر ۲- ان الذین یوفون بعهده الله لهم جنات النعیم ۳- والذین اذا تلیت علیهم ایانا کانوا با- باتنا مکذبین ۴- ان لهم فی جهنم مقاماً عظیماً، اذا نودی لهم یوم القیامۃ ان الظالمون المکذبون المرسلین ۵- ما خلقهم المرسلین الا بالحق، و ما کان الله ینظرهم الی اجل قریب ۶- و سبح بحمد ربک و علی من الشاهدین ۷

همة این اضافات وریادات را که شیعیان عالی بر قرآن افزوده اند دانستند انگلیسی. کلیر تسدال (Clair Tisdall) به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. شیعیان عالی برای از حجیت انداختن قرآن عثمان در سال ۳۹۸ هـ نسخه ای از مصحف عبدالله بن مسعود را بر مصحف عثمان ترجیح دادند، و این اختلاف موجب آن شد که علمای سنت و جماعت در آن عصر تحت ریاست فیه شافعی معروف، ابو حامد اسفراینی محکمه ای تشکیل داده و به سوزاندن آن نسخه حکم کنند.

بعضی از شیعیان عالی معتقد بودند که مصحف علی اقدم نسخ قرآن است و ترتیب آن تاریخی و بر حسب ترتیب نزول آیات بوده است. بنا بر حدیثی که ایشان ساخته اند علی قرآن را بر هفت مجموعه مرتب فرمود و در آغاز این مجموعه ها هفت سوره: ۱- البقره، ۲- آل عمران، ۳- النساء، ۴- المائده، ۵- الانعام، ۶- الاعراف، ۷- الانفال قرار داشت، و سپس شش مجموعه دیگر به دنبال آنها قرار می گرفت که به کلی با مصحف عثمان اختلاف داشت، و دیگر مجموعه ها بدین ترتیب بود: سوره یوسف، سوره العنکبوت، سوره

1- The Moslem World (1613). III 227-241, Shlah addittono the Koran.

۲- تاریخ یعقوبی، طبع هونسا، ص ۱۹۷، طبقات الشافعیه، ج ۳ ص ۲۶.

الروم، سوره لقمان، سوره فصلت، سوره الذاریات، سوره الانسان، سوره السجده، سوره النازعات، سوره التکویر، سوره الانفطار، سوره الانشقاق، سوره الاعلی، سوره البینه و همچنین دیگر مجموعه‌ها تا به دو سوره معوذتین می‌رسید. شگفت اینجاست که سوره فاتحه کتاب را در این قرآن جای نبود.

غلاة گویند که مصحف کامل و مورد اعتماد را که علی به خط خود نوشته بود حضرت رسول به دخترش فاطمه بخشید و حجم این نسخه سه برابر قرآن متداول و معمول است، و این همان نسخه است که از امامی به امام دیگر می‌رسد و سرانجام به دست حضرت حجت امام منتظر می‌افتد، و هموست که مردم را در آخر الزمان به این نسخه از قرآن دعوت کرده و آیات آنرا تفسیر می‌فرماید. شیخ بهاء الدین عاملی (در گذشته در ۱۰۰۳ هـ) در قصیده‌ای که در مدح امام غایب سروده به نسخه مصحفی که در نزد آن امام است اشاره کرده گوید:

و انقذ کتاب الله من يد عصبة

عصوا و تماد و افی عتوا و اصرار

بچیدون عن آیاته لروایة

رواها ابو شعیون عن کعب الاحبار^۲

ظاهراً ابو شعیون نامی خیالی است که شیخ بهاء الدین عاملی آنرا به قصد مسخره آورده و مقصود وی مفسرینی است که اسرائیلیاتی را در تفاسیر خود از قول رواة مجهول الهویه و کعب الاحبار آورده‌اند.

غلو در باره پیغمبر و الهه: اصول و عقیده غلاة مبتنی بر ظهور، واتحاد، و حلول، و تناسخ است. در باره ظهور اعتقاد دارند که ذات خداوند در بدن جسمانی پیغمبر و یا امامی ظاهر می‌شود و آن شخص مظهر ذات الهی است. در باره اتحاد گویند که روح خداوند در بدن پیغمبران و امامان اندر می‌آید و حلول می‌کند. مانند نصاری که قائل به حلول لاهوت در ناسوت شدند. در این صورت طبیعت آدمی به شکل طبیعت الهی در می‌آید.

در باره تناسخ معتقدند که ممکن است روح خدایی که در پیغمبر حلول کرده، پس از وی به قلب ائمه و از ایشان به جسد کسان دیگر در آید، و همه آنان

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۴.

۲- گلذیهر، مذهب التفسیر الاسلامی، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۴-۳۰۱.

یکی پس از دیگری به مرتبه خدایی برسند.

بر روی این چهار اصل می‌گویند ممکن است از پیغمبر و ائمه کارهای شگفت و خارق‌العاده سرزند، زیرا وی با بدن جسمانی خود این معجزات و افعال شگرف را انجام نمی‌دهد، بلکه روح خدایی اوست که وی را به انجام دادن چنین اعمال خارق‌العاده‌ای قادر می‌سازد. چنانکه غلاة شیعه می‌گویند که جزء الهی در علی حلول کرد و با جسدش متحد شد و بدین علت است که از آن حضرت کارهای شگفت سر می‌زد و عالم به غیب بود و با کفار می‌جنگید و پیروز می‌شد و در خیبر به آن سنگینی را يك تنه از جای بر می‌کند. به همین سبب بود که حضرت فرمود: *والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیه و لا بحرکه غذائیه، و لکن قلعته بقوة ملکوتیه*، یعنی «به خدای سوگند که در خیبر را به نیروی جسمانی و بحرکت غذایی بر نیکندم، بلکه آنرا به نیروی ملکوتی از جای کندم».

علی‌اللهیان از غلاة معتقدند که خدا در علی حلول کرده و با جسم وی متحد شده بود، از اینجهت این خوارق عادات از او سر می‌زد. غلاة علت عصمت پیغمبر و ائمه را از گناه حلول روح خدا در ایشان دانند، و گویند گرچه آنان در ظاهر جسمانی و جسدانی هستند، ولی در حقیقت رحمانی و ربانی می‌باشند و از اینجهت معصوم از لغزش و خطایند. زیرا اگر تنها طبیعت بشری داشتند حتماً از گناه و لغزش مصون نمی‌ماندند، و این حلول روح خدایی است که آنان را از معصیت باز می‌دارد. به سبب حلول جزء خدایی در پیغمبر و امامان بعضی از صوفیه و غلاة منکر سایه داشتن ایشان شدند، و گفتند آنان در تابش آفتاب و ماه سایه ندارند، زیرا خود نور مطلقند، و نور خوشید و ماه بدون هیچ حاجب مانند بلور و شیشه از بدن ایشان عبور می‌کند.

غلاة درباره علی بن ابیطالب و حسین بن علی بیش از دیگر ائمه غلو و گزافه‌گویی کرده و از پیغمبر روایت نموده‌اند که «چون آن حضرت به معراج عروج فرمود ملائکه و فرشتگان حال حضرت علی را از او می‌پرسیدند. دانست که مردم آسمان علی را بیش از او می‌شناسند، چون به آسمان چهارم رسید *ملك الموت* را دید، وی گفت که از جانب خدا مأمور قبض روح همه بندگان او جز محمد و علی است، و آندو چون اجلشان فرا رسد خداوند خود به دست

قدرتش ایشان را قبض روح فرماید . پیغمبر چون به « کرسی » رسید علی را در نزد خود ایستاده یافت . پس روی به او کرده فرمود ای علی از من پیشی جستی و به آسمان آمدی . جبرئیل از وی پرسید با که سخن می گویی ، پیغمبر فرمود با برادرم علی ، جبرئیل گفت او علی نیست ، چون فرشتگان مشتاق دیدار علی بودند خدا فرشته‌ای را به صورت علی آفریده تا هر کس از فرشتگان مقرب بخواهد به چهره او بنگرد .

باز از پیغمبر روایت کرده‌اند که در شب معراج از پیغمبران گذشته پرسید که شما به این مقام و درجه چگونه رسیدید ، همه گفتند از برکت پیغمبری تو و امامت علی بن ابیطالب و فرزندانش به این مقام رسیدیم . در این هنگام ندایی از غیب بر آمد تا به دست راست کرسی نظر کنم ، ناگهان اشباح علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی الرضا و محمدالتقی و علی النقی و حسن العسکری و مهدی قائم را در کنار خود دیدم که همه ایشان در دریایی از نور مشغول نماز خواندن بودند . پس خدای تعالی فرمود : « اینان حجتها و اوصیاء و اولیاء من اند ، و آخرین ایشان که مهدی قائم باشد انتقام مرا از دشمنانم خواهد گرفت » ، و نیز از پیغمبر روایت کرده‌اند که فرمود : « در شب معراج دیدم که بر پرده‌ای از نور و بر هر پایه‌ای از « کرسی » این عبارت نوشته شده است : لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیرالمومنین »^۱ .

نصیری به از غلاة گویند که علی در سرشت خدایی جاودان است ، و این حقیقت بزرگ را خدایی او ناپیدمی کند با اینکه در ظاهر امام است ، ولی در واقع خدای ما بشمار می آید^۲ . غلاة از فرط غلور در علی مرتبه حضرت محمد را پائین تر از او دانسته‌اند ، و گویند در دوره دوم که علی و پیغمبر در این جهان ظاهر خواهند شد ، محمد حاجب و دربان علی خواهد گشت . ایشان از محمد و علی و سلمان ثلاث و خدایان سه گانه‌ای ساخته و آنان را مستوجب ستایش و عبادت دانسته‌اند .

۱- شیخ محمد جعفر ، عرجه الاحمدیه ، سال ۱۳۲۹ هـ . ص ۳۵ ، ۳۶ .

۱۹۳ : عقیده الشیعه ص ۶۷-۶۹ .

۲- دوسو Dussaud ، تاریخ نصیری و دیانت ایشان ، طبع پاریس ۱۹۰۰ .

نصیری به از اینکه شیعیان دیگر مرتبه علی را شناخته و او را فروتر از محمد دانسته‌اند ایشان را گناهکار و مقصر خوانده و آنان را «مقصره» نامیده‌اند.

بعضی از پادشاهان مسلمان هند درباره حضرت محمد غلو کرده ذات نامتناهی خداوند را حال درجسد جسمانی آن حضرت دانسته‌اند، چنانکه در بعضی از مسکوکات ایشان این عبارت آمده است: «اللامتناهی هو الواحد الفرد وقد تجسد فی محمد». این عقیده بایستی اثری از افکار تناسخی و حلول قدیم دین برهمنی هند باشد.

درباره امام حسین گویند که سبب اصلی وجود عالم، شهادت او بوده است، زیرا او رابطه جوهری بین علت و معلول است، و وی حلقه زرین بین خداوند و انسان می‌باشد^۱.

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد شیعیان غالی گویند که اجزاء نورانی هلی و اهل بیت با عرش خداوندی متحد است، و تمویذ یعنی دهای بلاگردانی که حسن و حسین بر بازوی خود بسته بودند از خرده پرهای بال جبرئیل پر شده بود^۲.

بعضی از غلاة مانند سبائیه گویند که رعد صدای علی و برق شمشیر او است، و همانطور که فنیقیان قدیم سرخی آفتاب را در هنگام غروب منسوب به خون «ادونیس»^۳ می‌دانستند که گرازی او را کشته بود، همانسان بعضی از غلاة سرخی شفق را از خون امام در کربلا می‌دانند، و گویند پیش از آنکه امام حسین شهید شود شفق را رنگ سرخ نبوده است. قزوینی جغرافی دان اسلامی (در گذشته در ۶۷۲ هـ) می‌نویسد در بغراج گروهی از ترکان هستند که اصل خود را به بحیبی بن زید علوی می‌رسانند، و کتابی با جلد زرین درباره کشته شدن زید در پیش خود دارند، و این کتاب را مقدس می‌شمارند، و زید را پادشاه و هلی

۱- پادشاه حسین، حسین در فلسفه تاریخ، طبع لکنهو ۱۹۰۵، ص ۵.

۲- ۱۸، ۲۰.

۳- الاغانی، ج ۱۴ ص ۱۶۳.

3. ADONIES:

خدایی فنیقی که تندیس او به صورت مرد جوان و زیبایی از شهر بیلوس پیداشده است، این خدای را گرازی زخمی به قتل رسانید. سپس آفرودیت خدای دیگر او را به صورت شقایق نعمانی در آورد.

را خداوند هرب می‌پندارند ، و هرگاه که به آسمان بنگرند گویند این خدای هرب است که صعود کرده و نزول خواهد نمود^۱ .

غلاة همانطور که نصاری مریم را بتول یعنی دوشیزه می‌دانند ، حضرت فاطمه را نیز بتول و دوشیزه خوانده و گویند بتول کسی است که هرگز حیض نبیند ، زیرا عادت زنان در دختران پیغمبران زشت باشد . شیعیان در قرن سوم و چهارم علاقه بسیاری به پوشیدن لباس سفید داشتند ، چنانکه ابن سکره گوید:

ان عبد اهل قم وقاشان والکرج
ینلاقى بیاضهم بقلوب من السبع

بیزاری علی و ائمه اطهار از غلاة :

غلاة شیعه که غالباً ازموالی و غلامان آزاد کرده ایرانی و ملل دیگر هستند از در دست بیرون نبودند ، یا مردمانی ساده دل و عامی بودند که تحت تأثیر سیمای جذاب ، و چشمان نافذ ، و رفتار متین ، و کردار پسندیده ائمه شیعه قرار می‌گرفتند و چون افکار غلو آمیز را از دین پدران و نیاکان خود به ارث برده بودند ، و آن پندارها با وجود مسلمانی هنوز در خاطرات خرافی ایشان متمکن بود ، از این جهت مشاهده ائمه و فضیلت و سیادت اخلاقی ایشان بر دیگر بزرگان اسلام ، آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد. بنابراین تصوراتی مالیخولیایی درباره آنان می‌کردند. ایشان می‌پنداشتند که این فرزندان پیغمبر بایستی همان معجزات و کرامات مشهور را از جدشان رسول خدا به ارث برده و می‌توانند در دستگاه آفرینش صاحب دخل و تصرف باشند، و حتی ممکن است خداوند زمین و آسمان با تمام عظمتش در وجود ناسوتی ایشان حلول نماید . اما دسته دیگر از غلاة را شیادانی مانند ابوالخطاب تشکیل می‌دادند که برای رسیدن به مقامات دنیوی و

۱- آثار البلاد قزوینی ، چاپ و مستفاد ج ۲ ص ۳۹۰ ، گلستان زهر ،
العقیده و الشریعه ، ص ۱۸۴-۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۲۲۰-۲۲۲ ، ۲۵۲ .
۲- آدم منز ، الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری ، نقله الی
العربیه محمد عبدالهادی ابوریثه ، طبع قاهره ۱۹۵۷ ج ۱ ص ۱۰۸ ، به نقل از
کتاب العلل ابن بابویه ، یتیمه الدهر الثعالبی ج ۲ ص ۲۰۶ .

نفوذ و تأثیر در نفوس مردم و پیدا کردن مرید خود را به ائمه بسنه در حالیکه نسبتهای غلو آمیز به ایشان می دادند خود را نیز در مرتبت با آنان شریک می پنداشتند و یا خویشان را نایب و دستیار آنان معرفی می کردند ، تا عوام شیعه بر اثر حسن ظنی که به ائمه خود دارند به ایشان نیز بگروند و مرید آنان شوند . امامان شیعه که گزافه گوئیهای این دو طایفه ساده دل و شیاد را دیده و می شنیدند علاوه بر منع و اشکالات دینی چون امکان داشت در نظر حکومت وقت که چشمهای جواسیس ایشان همه جا آنان را مورد تعقیب قرار می دادند موجب گرفتاری و زحمت سیاسی ایشان شود آشکارا و نهان به لعن غلاة می پرداختند ، و از گفتار ، کردار ایشان بیزاری می جستند تا مورد سوءظن حکومت وقت قرار نگیرند .

در مناقب و رجال کشی روایت شده که هفتاد مرد از قوم زط پس از جنگ جمل به پیش علی آمده و او را به زبان خود خدای خوانده و بروی سجده کردند . علی فرمود : « و یلکم لانفعلوا انما انا مخلوق مثکم » ، یعنی « وای بر شما این کار را نکنید ، من نیز آفریده ای مانند شما هستم » . چون ایشان از آن کار امتناع کردند و توبه نمودند علی فرمود تا گودالهای درازی کنده و در آنها آتش ریختند و قبر را گفت تا آنان را یکایک برگرفته در آن گودالها بیا فکنند ، و بدین ترتیب ایشان را هلاک ساخت چنانکه فرموده است :

انی اذا ابصرت امراً منکراً او قدت ناراً فدعوت قنبراً
ثم احفرت حفراً فحفراً و قبر يحطم حطماً منکراً^۱

کشی از امام محمد باقر روایت می کند که عبدالله بن سبا دعوی نبوت می کرد و می پنداشت که امیرالمومنین علی (ع) خدا است . حضرت علی او را بخواند ، وی بدان گفته ها اقرار کرد ، و گفت در دل من چنین راه یافت که تو خدایی و من پیغمبرم . علی فرمود وای بر تو ، شیطان بر تو دست یافته ، خدا مادرت را به عزایت بنشاند ، از این گفته توبه کن ، پس ابا کرد ، علی او را همچنان سه روز توبه می داد ، چون توبه نکرد وی را با آتش بسوزانیدند^۲ .

۱- آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة ، ص ۱۵ ، ۱۸ : اختیار معرفة الرجال کشی ، تصحیح مصطفوی ص ۱۰۹ (شماره ۱۷۵) .
۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۱۰۶-۱۰۸ (شماره ۱۷۰) .

واقعه عبدالله بن سبا و غلوا و درباره حضرت علی بن ابیطالب در احادیث شیعه مکرر آمده است ، و مورخین اسلام نیز مانند طبری ، و مسعودی و دیگران به اختلاف روایات آنرا آورده اند. از بزرگان شیعه که قصه او را روایت کرده اند محمد بن قولویه ، و شیخ طوسی ، و کشی و دیگران هستند که غالب آن روایات به امام محمد باقر و امام جعفر صادق می رسد. بنا بر این روایات و کتابهای فرق شیعه و تواریخ اسلام عبدالله سبا در اصل یهودی بود ، و سپس مسلمان گشت ، و درباره علی غلو نمود ، و همان دعاوی را که درباره یوشع بن نون در یهودیت خود می کرد درباره آن حضرت در اسلام از سر گرفت ^۱ .

امیرالمومنین علی بن ابیطالب بارها از غلاة بیزاری جسته ، چنانکه در نهج البلاغه فرموده است : « اللهم انی بری من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصارى اللهم آخذهم ابدأ ولا تنصر منهم احداً » ، یعنی « خداوندگارا من از غلاة و گزافه گویان بیزارم همانطور که عیسی بن مریم از نصاری بیزار است ، خداوندگارا آنان را همواره مورد مواخذه خود قرار ده و هیچیک از ایشان را یاری مکن » . و نیز فرماید : « هلك فی رجلان محب غال و مبغض ، غال » . یعنی « دو کس به خاطر من هلاک شوند یکی آنکه در دوستی من غلو کند و دیگری آنکه در دشمنی من غلو نماید » ^۲ .

در عیون اخبار الرضا آمده که از حضرت رضا پرسیدند که چه فرمایی درباره گروهی که گویند حسین بن علی کشته شد و کشته شدن او بر مردم مشبه گشت و وی مانند عیسی بن مریم به آسمان رفت ، زیرا خدا در قرآن فرموده است : « اولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً » ^۳ ، یعنی « خداوند هرگز نافران را بر مؤمنان مسلط نگرداند » . حضرت رضا فرمود که : دروغ گفته اند و نعت و غضب خدا بر ایشان باد ، زیرا پیغمبر کشته شدن حسین بن علی را پیش بینی کرده و گفته بود که او کشته خواهد شد ، و حسین به تحقیق کشته شد ، و بهتر از

۱- برای تفصیل بیشتر در این مورد ، رجالی مسامقانی ج ۲ ص

۱۸۳-۱۸۴ .

۲- آراء ائمة الشیعة الامامیه فی الغلاة ص ۳۵-۳۶

۳- قرآن کریم ، سوره چهارم (النساء) آیه ۱۳۱ .

حسین که امیرالمومنین و حسن بن علی باشند کشته شدند ، و همه ما اهل بیت کشته شویم و من نیز به زهر کشته شوم ^۱ .

شمار غلاة در روزگار امام محمدباقر و امام جعفر صادق فرونی یافت و کسانی مانند بیان بن سمان نهدی و مغیره بن سعید و ابوالخطاب پیدا شدند و به غلو و گزافه گویی پرداختند. آن امامان مکرر از این مردم گزافه گوی بیزاری جسته و در احادیث خویش آنان را لعنت فرموده اند.

کشی از حضرت امام محمدباقر روایت می کند که امام بنان بنان یعنی کاه فروش را که از غلاة بود لعنت کرده فرمود خدا بنان را لعنت کند که بر پدرم علی بن الحسین که بنده ای نیکوکار بود دروغ می بندد ^۲ .

در رجال کشی آمده بنان و سری و بزیرع را که از غلاة بودند حضرت صادق لعنت کرد، و بنان آیه : « وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله » ^۳ را تاویل می کرد و می گفت بنا بر این آیه خدای آسمان غیر از خدای زمین است، و خدای آسمان بزرگتر از خدای زمین می باشد ، و مردم زمین برتری خدای آسمان را می دانند و او را بزرگ می شمارند . حضرت صادق فرمود بخدا سوگند خدایی جز خدای یگانه نیست و او را در زمین و آسمان انبازی نباشد . بنان علیه اللعنه دروغ می گوید، خداوند را خردشمرده و بزرگی او را کوچک دانسته است ^۴ .

از حضرت صادق روایت شده که در تفسیر آیه : « هل انبشکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک اثیم » ^۵ ، یعنی « آیا می خواهید من شمارا خبردهم که بر چه کسانی شیطانها فرود آیند ، بر هر دروغگوی گناهکاری فرود آیند » فرمود آن اشخاص هفت تن هستند . مغیره ، بیان ، و صائد ، و حمزة بن عمارة بربری ، و حارث شامی ، و عبدالله بن حارث . و ابوالخطاب ^۶ .

۱- آراء ائمة الشيعة ص ۴۵-۴۷ .

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۱ (شماره ۵۴۱) .

۳- قرآن کریم سوره ۴۳ (الزخرف) آیه ۸۴ .

۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۴ (شماره ۵۴۷) .

۵- قرآن کریم سوره ۲۶ (الشعراء) آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ .

۶- رجال مامقانی ج ۳ ص ۲۳۶-۲۳۷ ، رجال کشی ص ۲۹۰

(شماره ۵۱۱) .

از همه غلاة معروفتر و گزافه‌گوتر ابوالخطاب محمد بن مقلاص ابوزینب بزار (براد) اجدع اسدی کوفی بود که ابواسماعیل یا ابوالطیبات نیز کنیه داشت. کشی در رجال خود روایت کرده که ابوالخطاب دعوی نبوت می‌کرد. گویند چون دختر وی درگذشت و او را به خاک سپردند، یونس بن ظبیان یکی از پیروان وی بر سر قبرش آمده و خطاب به صاحب قبر کرده گفت « السلام عليك یا بنت رسول الله »، یعنی « ای دختر پیغمبر خدا سلام بر تو باد ». چنانکه در ترجمه آمده ابوالخطاب سرانجام بر سر گزافه‌گوئیهای خود بسه‌قتل رسید و عده‌ای از پیروان وی نیز کشته شدند.

کشی باز روایت می‌کند که امام جعفر صادق فرمود: « لعن الله ابوالخطاب ولعن الله من قتل معه ولعن الله من بقى منهم ولعن الله من دخل قلبه رحمة لهم »، یعنی « خدای لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند کسانی را که با او کشته شدند، و لعنت کند کسانی را که از ایشان باقی ماندند، و لعنت کند کسانی را که دلشان به حال ایشان بسوزد ».

کشی از حنان بن سدید روایت کرده که گفت ما در سال یکصد و سی و هشت هجری در نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم، میسریبایع زطی روی به آن حضرت کرده گفت فدایت شوم در عجبم از مردمی که با ما در اینجا بودند و سپس آثارشان از بین رفت و تا بود شدند، حضرت فرمود چه کسانی بودند، گفت ابوالخطاب و یارانش. در حالیکه حضرت صادق تکیه داده بود، بنیست و انگشتانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود خدا و فرشتگانش و همه مردم ابوالخطاب را لعنت کنند. من پیش خدا شهادت می‌دهم که او کافر و فاسق و مشرک بود، و وی با فرعون در عذاب دوزخ محصور خواهد شد، و از بام تاشام شکنجه خواهد دید.

یکی دیگر از ایشان ابومنصور عجلی است که کشی از حفص بن عمر و نخعی روایت می‌کند که گفت ما با ابو عبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم،

۱- رجال کشی ص ۳۶۴ (شماره ۶۷۴).

۲- ایضاً ص ۲۹۵ (شماره ۱۵۲۱).

۳- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۲۹۶ (شماره ۵۲۴).